

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: امید متین

نویسنده: پوینده

۱۵ می ۲۰۱۱

"فریاد امپریالیسم"

۵

ضرورت خلق شعور سیاسی در مردم

حال روی این مسأله درنگ می کنیم که چطور برای کارگران - دهقانان، یعنی مردم اصلی کشور، این فهم، آنهم فهم یا بهتر بگوئیم شعور سیاسی خلق گردد، تا خود علیه شرایط غیر انسانی نظم نو جهانی شورش، عصیان و رستاخیز کنند و با شکستن دولت کهنه در ساحت سیاست، دولت نو دموکراتیک را مستقر ساخته، در تحکیم و تعمیم آن بکوشند؟

تازه اندیشان مدعی دموکراسی لیبرال هر قدر در ظل حمایت ارباب سرمایه داری جهانی خویش تلاش کنند که نسخه های موجوده خود را با "واژه ها"، "نوبهار ها"، "چراغ ها" و "روشنائی ها" با فریاد به بازار کساد سرمایه داری آب کنند، به همان سان که قامت خمیده سرمایه داری انحصاری از زیر بار گران بحران اقتصادی مجال راست شدن نمی یابد، در بحران اجتماعی - سیاسی، این متاع کس نخر آنها هم، نمی تواند خریداری از بین مردم اصلی پیدا کنند.

جای شک نیست که منورین خرده بورژوا در هر دسته و گروپ بندی قبلی، با تزلزلی که در سطح زندگی و همپای آن موقعیت اجتماعی و از آن عمده تر در طرز تفکر شان پدید آید، از تعلقات قبلی خود بریده و بی پرده و عریان در این صف بندی جدید، موقف می گیرند. اینهم ناکفته پیداست که این عمل خود را از هزار کتاب با دلایل توجیه می کنند و حتی به دوستان یا رفیقان دیروزی خود با ایما، اشاره و تلویح، یا انتقاد می کنند، یا تذکر می دهند، یا یاددهانی می کنند در مبارزه "دموکراسی" دیگر از جنگ ایدئولوژی که باعث خونریزی و تلفات دیگر می شود، احتراز کنند و به هواداری "جنش دموکراتیک" قلم را به کاغذ آشنا کنند.

قراری که دانسته شدیم دموکراسی خود عمل سیاسی است. و این دموکراسی، باز تکرار می کنیم، به مفهوم حاکمیت واقعی مردم، بدون انقلاب، سرنگونی قدرت حاکمه موجود و اضمحلال اوضاع کهنه، ناممکن است.

"اگر به تمدن امروزی جامعه سرمایه داری نگاه عمیق گردد، دیده می شود که نیروهای مؤلده امروزی به آن حدی در داخل مناسبات تولید موجود رشد کرده اند، که به گفته معروف، جادوگر سرمایه داری دیگر توان مهار کردن آن را ندارد. تاریخ صنایع و بازرگانی به شدت عصیان نیرو های مؤلده امروزی را علیه این مناسبات تولید اجتماعی کهن سرمایه داری نشان می دهد. می بینیم که در بحران عام موجود سرمایه داری جهانی، نه تنها بخش هنگفتی از محصولات تولید شده، بلکه بخش بزرگی از نیرو های مؤلده ساخته و پرداخته نیز نابود می گردد. جامعه امروزی سرمایه داری در بحبوحه تمدنش رجعت قهقرائی دارد و به حالت بربریت و توحش بازگشت می کند. قحطی و جنگ ویرانگر در دستور روز این بحران قرار دارد."

چرا آنرا در توضیح مانیفست حزب کمونیست در چیزی بیش از یک و نیم قرن پیش می خوانیم که "جامعه سرمایه داری بیش از اندازه صاحب تمدن شده، بیش از اندازه وسایل معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد."

"و اما نیروهای مؤلده جامعه کنونی دیگر در رشد نظام بورژوازی مالکیت بر وسایل تولید کمک نمی کند، و آنقدر رشد کرده اند که این مناسبات تولید اجتماعی بورژوازی مانع ای در راه رشد بیشتر آنست و باید از سر راهش برداشته شود، و لذا خواهان دگرگونی بنیادی این شکل مالکیت بر وسایل تولید است. انقلاب اجتماعی می خواهد و حاکمیت مردم را به شکل واقعی اش دعوت میکند."

آیا پرولتاریای سراسر جهان در خلال این بحران عمیق بازرگانی - صنایع سرمایه داری جهانی به شمول شکست مفتضح امپراتوری شوروی، که با نام سوسیالیسم، نوع خاص سرمایه داری انحصاری بوروکراتیک دولتی را رشد می داد، از این مسایل درسهای گرانبها نیاموخته و در حالیکه صدمات کاری از این معرکه نصیبش شده، از چنگ رهبران و به اصطلاح طلایه داران، پیش آهنگان و نام های پرطمطراق دیگر خرده بورژوازی خود، دوری نگزیده و رهائی نیافته است؟ آیا امواج پرطنطنه انقلابیگری خرده بورژوازی، که مدعی رسالت و رهبری جنبش انقلابی پرولتاری بود، در همین حیص و بیص فرو ننشسته و حتی آن ادعای کاذب انقلابیش را از دست نداده و به سوی امواج رفورمیستی، اپورتونیستی و سوسیال شوونیستی میلان پیدا نکرده است؟

در نتیجه پرولتاریا که رسالت تاریخی تکامل امروز و فردای جامعه را دارد، بدین راز دسترسی پیدا کرده که رهبرانش نباید جدا از خود طبقه و آرمان والای انسانی پرولتاریا در عرش اعلی گشت و گذار کند، و به نام طبقه، خود گل سرسبد پیروزی های طبقاتی پرولتاری را بچیند و به جای اینکه خادم طبقه باشد، و طبقه کارگر را در راه سیادت سیاسی طبقاتیش رهنمون گردد، خود آقای طبقه شود.

امروز دیگر پرولتاریا تجارب عدیده از مبارزات ماشین شکنی (لودیت ها) مبارزات اتحادیه ئی صنفی گوناگون، احزاب "پرولتاری"، کمون پاریس، انقلاب اکتوبر، دموکراسی های توده ئی، اتحادیه های زرد، و همچنان انواع حيله گری ها و دسایس بورژوازی امپریالیستی و غیره دارد، که از آن می تواند در راه عملی ساختن دموکراسی پیگیر خود، به منظور تطبیق آرمان کمونیستی اش استفاده شایان توجه کند. و بدین قرار برسد که عمر "دموکراسی" بورژوازی به سر رسیده و لذا یگانه دموکراسی که از حاکمیت مردم به معنی واقعی اش نمایندگی می کند و باید کند، همانا دموکراسی پرولتاریست که مردم را به سالاری می رساند و در آخرین تحلیل، با پرورش ایده حکومت به خود، گلیم دموکراسی را هم برمی چیند و زوالش را اعلام می کند.

نیروی پرولتاریا در هر کشور سرمایه داری به مراتب بیش از نسبت پرولتاریا به کل جمعیت است. علت این امر آنست که پرولتاریا بر محور و اعصاب تمام سیستم اقتصادی سرمایه داری از نظر اقتصادی تسلط دارد و علاوه

برآن، از نظر اقتصادی و سیاسی بیانگر واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه سرمایه داری است. لذا در نظام اجتماعی امروزی که سرمایه در کران تا کران جهان رخنه کرده و مناسبات مسلط تولید اجتماعی را می سازد، پرولتاریا از قاطبه مردم نمایندگی کرده و حاکمیت سیاسی او بدون شک حاکمیت مردم است. از این سبب هم دموکراسی پرولتاری از مطالبات جدی این عصر و زمان است.

بدین سبب پرولتاریا حتی زمانی که اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می دهد، (یا زمانی که پیش آهنگ آگاه و واقعا انقلابی پرولتاریا اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می دهد) توانائی آنرا دارد که هم بورژوازی را سرنگون سازد، و هم سپس از میان توده نیمه پرولتر و خرده بورژوا که هیچگاه از پیش به سود فرمانروائی پرولتاریا سخن نخواهند گفت و شرایط و اهداف این فرمانروائی را درک نخواهند کرد، و فقط به اساس تجارب بعدی خویش به ناگزیری و صحت و قانونمندی دیکتاتوری پرولتاریا معتقد خواهند شد، متحدان بسیاری به سوی خود جلب کند.

حال روی صحبت ما با انقلابی های دموکرات، پیگیر ترین دموکرات هایست که دیگر نیاز ندارند به دربار خاقان سرمایه داری عرایض تقدیم کنند و منحوس ترین چهره های تاریخ کشور ما به طور مثال ظاهر شاه را "چهره مشخص" وانمود سازند، تا به اصطلاح بساط مبارزات دموکراتیک هموار شود. و با به قدرت رسیدن ظاهر، اینها ایادی و عمال وفادار آن شوند. این دموکرات های انقلابی وقتی عریضه بنویسند، آنرا خوانا به حضور مردم تقدیم می کنند و در لوای تشکیلات به هم فشرده که زنجیرش در مهره ها یا حلقه های متصل سفت و محکم گردد، چنان با مردم می آمیزند که رنجبران و زحمتکشان را نفس مردم قبول کرده و با توده های مردمی که همین حالا در آتش جنگ تحمیلی امپریالیستی به دست باند های اخوانی - اسلامی می سوزند، تماس ناگسستنی فراهم می سازند.

این دموکرات ها بدون اینکه بین سوسیالیسم علمی و دموکراسی، دیوار چینی بسازند، با در نظر داشت اهداف دراز مدت خود، در زمینه اهداف کوتاه مدت شان، تبلیغ و ترویج دموکراسی پرولتاری را یکدم فراموش نمی کنند. در بین مردم کار سیاسی می کنند. و از اینکه شعور سیاسی مردم ما در ضمن جنگ تحمیلی امپریالیستی در مدت یکنیم دهه از حالت غریزه ئی برون آمده و زمینه مساعدی را برای کار سیاسی انقلابی فراهم ساخته، حسن استفاده می نمایند.

مردمی که الحال در همه جا و در هر جایی مسلح می باشند و جبرا با یاغیگری نظامی و هوچیگری تریبه و رشد یافته اند، فقط با کار منظم ترویجی - تبلیغی انقلابی می توانند، در تشکلات دموکراتیک که مخفی کاری را عمده مراعات می کنند، گردهم آیند و با برده باری انقلابی به شوراها و انقلابی کارگران، دهقانان و حتی نیرو های ملیشبنائی و قوای مسلح راه پیدا کنند.

دیگر از طریق پارلمان و لویه جرگه که از همان بدو پیدایش "لویانو جرگه" بوده، امکان ندارد به دموکراسی پرولتاری که عالیترین و دموکراتیک ترین دموکراسی است، برسیم.

میرهن است که پرولتاریای کشور ما در مبارزه اقتصادی اش با بورژوازی و بقایای فئودالیزم، تنها و متکی به نیروی خود است که اگر اقتشاری از خرده بورژوازی او را در این جا و یا آنجا همراهی هم کند یا نه، در امر مبارزه پیگیریش برای رسیدن به استقلال اقتصادی، چندان تفاوت ندارد. و اما در مبارزه سیاسی، طیف وسیع از ناراضیان علیه وضع موجود را با خود دارد که می تواند با آگاهی به رسالت خودش، از هر کدام این اقتشار، عناصر و افراد برحسب موقف و خواست های سیاسی آنها، در یک صف متحد، علیه دشمن مشترک استفاده کند، و در عمل، دامنه مبارزه سیاسی، دموکراسی پیگیر، را عمق و پهنا بخشد.

امروز دیگر طبقات مختلف جامعه ما، از ظلم و تعدی غلامان گوش به فرمان امپریالیسم شوروی در گذشته چهارده سال و چاکران امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم امریکا، اخوانی ها و گروه های مختلف اسلامی آنقدر به ستوه آمده اند که با کار دموکراتیک پیگیر، جلب آنها به صف واحد مبارزه، فرصت مغتنم را فراهم ساخته است. پرولتاریا که پیش آهنگ انقلابی واقعی، در بحبوحه همین دشواری ها، آتش و خون در درون کشور، و تشنت و پراگندگی در بین خود روشنفکر واقعی انقلابی، با پشت کردن تعدادی از انقلابی های خرده بورژوائی دیروز به سیاست، تخریب، تفنین و دسایس مختلف نوکرهای امپریالیسم جهانی در درون جنبش انقلابی، خورده بی اعتمادی و بی باوری در بین رزمندگان انقلابی و... و... آبیاری و پدید می آید، و در واقع پیشاهنگ طبقاتی خودش و در آمیزش واقعی با خودش، می باشد و باید باشد، می آموزد که چطور با انقلابی های حرفه ئی پرولتاری، صف تشکیلاتش را در بین توده های مردم، از درون و برون از مرز وسعت بخشد و در تعمیم ایده های دموکراتیک از طرق و وسایل تخنیکی امروزی، فرصت یا لحظه ای را هدر از دست ندهد.

انقلابی است تا به هیاهو و ولوله دموکراسی لیبرال سرمایه داری جهانی تمکین ننمائیم و در بحبوحه آن، به واقعیت دردناک دول متروپول سرمایه داری که همه لاف و پتاق به راه انداخته "کمونیسم" مرده و عصر دموکراسی لیبرال سرمایه داری به درخشیدن آغازیده و گویا پیام آور آرمان آزادی برای بشریت است! فریب نخوریم.

اینکه جهان در چنگال مناسبات تولید اجتماعی سرمایه داری در چه بن بستگی گیر کرده، حد اقل از خلال واقعیت های امروزی سرمایه داری جهانی که غره بدین است، جنگ سرد بین دموکراسی و "کمونیسم" که در واقع سرمایه داری بوروکراتیک تیپ نو است، به نفع دموکراسی و مرگ "کمونیسم" انجامیده، مبرهن می شود، سرمایه داری انحصاری دولتی در حال احتضار است، و در اصل بر این جانکندن خود شادی می کند.

همین اکنون که جناح دموکرات ها در قصر سفید پس از دوازده سال دولتمداری جمهوری خواه هان لنگر انداخته اند، معترفند که در چنگال بیرحم ورشکستگی (بخوان بحران عمیق سرمایه داری) گرفتارند؛ کلینتون ظاهرا جوان سن، مدعی است که برای بحران از طریق عوامل فرعی، طور مثال تنقیص کسر بودجه، کاهش مصارف دولتی و از دیاد بار مالیات غلبه حاصل می کند، و در این تلاش خود تا حال که شش ماه از عمر دولتمداریش می گذرد، هنوز در تئوری قادر نشده، همقطاران دموکراتش را که در هر دو مجلس اکثریت دارند، به طرفداری پلان خود جلب کند.

یکی از اقتصاددان های امریکائی می گوید که "ما بدین سرنوشت یک شبه گرفتار نیامده ایم و نمی توانیم یک شبه از آن بدر آئیم". او دیگر درک نمی کند که در موجودیت نظام آدمخوار سرمایه داری، هر قدر ناله و فریاد دموکراسی به آسمانها بلند شود و گوشها را مزاحمت کند، چون بحران اضافه تولید سرمایه داری است، که در قطب دیگرش فقر را متراکم ساخته و قدرت خرید ملیارد ها انسان را مورد سؤال جدی قرار می دهد، راه فرار از این بن بست وجود ندارد، الا از طریق تغییر بنیادی کیفی جامعه، یعنی انقلاب اجتماعی.

به گفته یکی از این علماء، از یاد بار مالیات تهی ساختن جیب های مالیات دهندگان - کارگران و زحمتکشان - است که خود به فقر توده های مردم می افزاید و بار بحران را سنگین تر می سازد.

دیگری می نویسد: در کوتاه مدت، این نسخه، اقتصاد را بطی می سازد و غیره.

و اما قضیه در اروپای سرمایه داری به کدام منوال است؟ چهار سال می شود که دیوار برلین وجود ندارد. در آغاز سقوط این دیوار زمامداران المان غرب مدعی بودند که عصر آزادی و شگوفائی شروع شده و به زبان دیگر سرمایه داری را ستایش می کردند. ولی منطقه به بحران بی نظیری پس از جنگ جهانی دوم گرفتار است.

سردمداران دول متروپول سرمایه داری اروپا، هرگز بدین فکر نیستند که علت اصلی این رکود، انحطاط (در اصل بحران) سقوط دیوار برلین و یکجا شدن دو المان نبوده، بلکه خود نظام سرمایه داریست که در راه تکامل بیشتر نیروهای مؤلده سد شده است.

از اینکه کاسه و کوزه را به سر سیل مهاجرت از اروپای شرقی به کشور های پیشرفته اروپای غربی می شکنانند و ادعا می کنند که در آن کشور ها، خشونت و موج ناسیونالیزم، افراد را مجبور به فرار می کند؛ و یا در خود این کشور های متروپول سرمایه داری، موجودیت مهاجرین از کشور های مختلف جهان را بهانه قرار داده و امواج تند خیز نازیسم، فاشیسم و تبعیض نژادی را به پای این مهاجرت به اصطلاح بی بند و بار می شکنند.

در المان، فرانسه و دنمارک خشونت فاشیستی مال و جان مهاجرین در واقع بیگناه را که با نیروی کار ارزان خود باز هم رمقی در این اقتصاد کساد سرمایه داری دمیده و سرمایه را چاق تر ساخته اند، تهدید می کند و قتل عده ای را هم سبب شده است.

اروپائی که باری در بازار مشترکش شش عضو را گرد هم آورده بود و الحال در جامعه اروپائی ۱۲ عضو دارد، به فکر اینکه در سایه دموکراسی بورژوازی اش اروپای واحد با پول واحد، پارلمان و قدرت دفاعی واحد به میان می آورد، در چنگال بحران، اعضای به اصطلاح دوست همدیگر، در سر کسب غنایم، به دور از جهان موجود گردن یکدیگر را می شکنند و در ظاهر و باطن به مبارزه رقابتی به چشم یکدیگر خاک می پاشند.

در واقعیت ترس و بی اطمینانی در اروپا چشم و روح باشندگان آن قاره را فراگرفته و دیگر امید آتی را از شگوفائی نظام سرمایه داری ربوده است. همین اکنون باشندگان این قاره می بینند که از NATO، این به اصطلاح حامی امنیت اروپا، هیچ کاری ساخته نیست، وقتی جنگ شانزده ماهه نشنالیست های سرب بوسنی را تماشا می کنند که تقریباً ۷۰ درصد بوسنیا هرسی گوینیا را تصرف کرده و به فکر رسیدن به "صربیا کبیر" است.

کوتاه فکرائی در همین گیر و دار به ریشه این بحران توجه نکرده و رویداد های نشنالیستی فاشیستی و تبعیض نژادی را خطای لیدر ها و رهبر های امروزی و دیروزی خود می دانند و توجه نمی کنند که این بحران های سیاسی - اجتماعی خود زاده و معلول همان بحران اقتصادی سرمایه داری است که دیگر توان "دموکراسی لیبرال" را هم از وی می رباید. و همین امواج تروریستی، انارشیستی را در معرض تماشا قرار می دهد.

وقتی کسی بگوید که یکجا شدن دو المان در اکتوبر ۱۹۹۰ تابستان یک عصر طلایی را بشارت می دهد، اکثر از ناظران واقعیات دردناک، بدان به دیده شک و تردید می بینند و یا با یک پوزخند ملیح می گویند، سالی که نکوست، از بهارش پیداست.

حال دیگر از بریتانیا تا ایتالیا، رأی دهندگان اعتماد خود را به وحدت اروپای به اصطلاح دموکرات از دست داده و به خوبی می دانند که در طول اینقدر مدتی که فریاد های میان تهی در باره جامعه واحد اروپائی به راه انداخته شده، هیچکدام مسأله حیاتی را که به آینده اروپا متعلق است، راه حل پیدا نکرده است.

برخی از افراد کوتاه فکر و قصیرالبصر چنین فکر می کنند که رهبران فساد پیشه آنها، که در این اواخر در بسیاری از کشور های سرمایه داری، پرده از روی آلودگی و فساد شان برداشته شده، علت بدبختی و کساد اقتصادی شان بوده است. اینها فراموش می کنند که فساد با نظام اجتماعی سرمایه داری رابطه صمیمی دارد و بگیر و بستان، خود رونق بازار سرمایه داری است که در امور اداری هم رشوه و اختلاس و تحفه و هدایا و پیشکش های دیگر باب روز است.

دیپلومات های اضلاع متحده آمریکا که در ظاهر دوستان صمیمی دول متروپول سرمایه داری اند، و در واقع رقیبان بازار به اصطلاح آزاد یا انحصاری همدیگر، می گویند دیده می شود اروپا به سوی یک نوع نشنالیزم خودخواهانه روان است، که جامعه اروپائی خواهان از بین بردن آن بود.

برخی از اروپائی ها معتقدند که کشور های شان به سوی رقابت نشنالیزستی در حرکتند، آن نوع رقابت نشنالیزستی که در بالکانات جنگ اول جهانی را در داد و به ظهور نازیسم منجر گردید. کاش اینها درک می کردند که نظام انسان خوار سرمایه داری علت بروز جنگ دوم جهانی بوده و اینک در عمق فاجعه آمیز بحرانش، جنگ سوم جهانی را هم تدارک می بیند.

با عطف توجه به همین جامعه واحد اروپائی، وقتی این مطلب درک گردد که سیستم تولید سرمایه داری در عرصه جهانی هم به صورت موزون رشد نمی کند، دیده می شود که این رقابت دوازده دولت که ظاهرآ دوست و متحد هم اند، در راه رسیدن به ترویج یک سکه واحد، منافع خودی کشوری شان یا بهتر گفته شود، انحصارات بزرگ را که سرمایه مالی در آن سیادت دارد، از نظر دور نمی دارند و در وحدت، مبارزه رقابتی را که اصل است، فراموش نمی کنند.

بانک مرکزی المان Deutsche Bundesbank نرخ ربح بانکی خود را کاهش نداد تا از خلال آن رمقی در کالبد اسعار دول دیگر عضو مشترک این جامعه بدمد، ولو در ظاهر اعلان کرد که در پشتیبانی و تقویه فرانک فرانسوی می برآید.

Kendler Jürgen یکی از مشاوران ناظم بانک می گوید " ما شاید از این بحران بیرون آئیم ". " اما ما با واقعیتی روبرو ایم که دیگر اشیاء هیچگاهی دوباره به همان خوبی نمی باشند که بودند".

اعتراف صریح که سرمایه داری دیگر رونق گذشته را از دست داده و در حال بیماری و نزع قرار دارد. این آقا اعتراف می کند: " ما بهای از خود رضائیت، حتی غرور خود را می پردازیم که معتقد بودیم شگوفائی ما مداوم است ". به زبان دیگر او اظهار می دارد که دیگر از شگوفائی خبری در میان نیست و ابرهای تیره ناامیدی فضای حیات اقتصادی کشور را پوشانده است، یعنی دموکراسی از پا افتاده است.

در ماه جون ۱۹۹۳ کنفرانس جهانی اقتصاد در جینیوا، که وضع تجارت جهانی را بررسی می کرد، راپور داد که جرمنی در ظرف یکسال از درجه دوم (در عقب جاپان) به درجه پنجم رقابت تنزل کرده است. اضلاع متحده در جای دوم رقیب قرار گرفته است!

شتوتگارت با ۶۰۰۰۰۰ نفوسش که با درآمد سالانه فی نفر در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که در هر سال روبه ازدیاد بود، می نازید، از سال ۱۹۹۱، درآمد متوسطش مانند بقیه المان رو به کاهش است. کمپنی های معروف جهانی المان از قبیل مرسدس بنز، Porsche، Bosch Electronic نیروی کار خود را برای بار اول پس از سال ۱۹۴۵ کاهش داده اند.

با وجود آگاهی فعلی فدراسیون صنعتی المان که عنقریب ۸۰۰۰۰۰۰ وظایف کارگاهی Factory از بین برود، زیرا مخارج تولیدش طاقت فرساست، اتحادیه های کارگری کمتر متمایل به نشان دادن گذشت اند.

مرسدس بنز از رقیب سرسخت خود BMW متابعت کرده، فیصله نمود تا دستگاه موتر سازی را در اضلاع متحده امریکا بسازد که در سال ۱۹۹۷ شروع به کار می کند. طبق پلان از ۶۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ موتر در سال تولید کند که دوسوم آن صادر شود.

در زمان حال سرمایه داری جاپان در بین رقبایش سر و گردن فراز تر دارد و در مرتبت اول قرار گرفته است. جاپان که در دهه هفتاد با انقلاب انفورماتیک خود سر تفاخر را به آسمان می سائید. مدعی بود که رمز تکامل را در دست دارد و با مغز الکترونیک، انکشاف میکرو پرسستور ها، دیگر در راه رشد نیروهای مؤلده (...) نمی خورد، فراموش کرده بود و می کند، که خود مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، در واقع سرمایه، پاگیر رشد بیشتر نیروهای مؤلده و تکامل جامعه به پیش است. اینکه در اضلاع متحده امریکا از نیروی اقتصادی و امتیاز صنعتی جاپان هراسی وجود دارد، بدین معنی نیست که سرمایه داری انحصاری دولتی، بدون بحران اضافه تولید این سیستم طی طریق کند. این درست است که بحران موجود در امریکا، اضلاع متحده امریکا را از جاپان عقب تر نگهداشته و وضع او رو به وخامت می رود.

اما واقعیت بیان می دارد که در حال جاپان هم از نظر اقتصادی رو به صعود نه، بلکه در چنکال بحران، رو به سقوط است. در اگست گذشته ۱۹۹۲ شاخص Nikkei به ۳۰۹، ۱۴ تنزل کرده یعنی ۶۰ درصد پایانتز از روز اخیر سال ۱۹۸۹. این شاخص معادل است به سقوط Dow در حدود ۱،۳۰۰.

کمپنی های جاپانی، به شمول صادر کنندگان موتر ها و آلات الکترونیک برای سومین سال متواتر، از درآمد مغنم خود بازمانده و در حالت سقوط قرار دارند. این امریست که پس از سال ۱۹۴۵ اولین بار مشاهده می گردد. Nissan ۳۰۰۰ مستخدم خود را از کار خارج کرده و کمپنی الکترونیک JVC ۴۰۰۰ مستخدم را جواب داده است.

اگست گذشته (سال ۱۹۹۲) برای اینکه از سقوط سرمایه گذاری های کمپنی های متعدد جلوگیری کند، وزارت مالیه جاپان یک پاکت تفاوتی (پشتیبانی) ۷، ۱۰ تریلیون ین (۸۸ بیلیون دالر) را اعلام کرد. در جوار آن دولت به بانک های جاپانی که از نظر تأدیه قروض به حال بدی گرفتار بودند، تضمین پولی کرد.

Summer Ville Paul یک اقتصاددان در توکیو حساب می کند که در ظرف ۱۲ تا ۱۸ ماه دیگر (سوم فیبروری ۱۹۹۳) کمپنی های جاپان ۵۰۰۰۰۰ وظیفه دیگر را از دست می دهند.

حزب لیبرال دموکرات جاپان با هنگامه فساد که دامنش را سخت چسبیده و در حقیقت فسادبست که از دامان سرمایه داری جاپان برمی خیزد، با سوء اداره داخلی و بانک جاپان با پالیسی پول آزادش، خود بار ملامت این کندی یا بطانت اقتصادی را به دوش می کشند.

اما در اصل این دیگر از قانونمندی تکامل جامعه سرمایه داری ناشی می شود، که مناسبات تولید اجتماعی آن، شکل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، با رشد بیشتر نیروهای مؤلده در درون این جامعه به تضاد می افتد و راه حل آن از طریق انقلاب اجتماعی میسر است که دست آورد انقلاب انفورماتیک را در خدمت مردم می گذارد و در راه رفع نیازمندی های روز افزون مردم، همه انکشافات علمی و تخنیکی را به کار انداخته و در تحلیل نهائی، در پله عالی تکامل جامعه، به هر کس طبق نیازش می دهد و از هر کس طبق استعدادش کار می گیرد.

توجه کنید که آهنگ رشد کمپنی های جاپانی از مارچ ۱۹۹۰ تا مارچ ۱۹۹۲ از ۷،۹ درصد به ۵،۹ درصد کاهش می یابد و سود آنها سقوط می کند، زیرا بازار فروش به کساد می گردد. یعنی اضافه تولید سرمایه داری که نیاز مردم را در نظر ندارد، دیگر در بازار تقاضائی نمی یابد و باید انبار، و یا طبق معمول حریق گردد و از بین برده شود.

جاپان عین پروسه را از سر می گذراند، که اضلاع متحده امریکا و دیگر رقبای اقتصادی از سر گذشتانند، پروسه انفلاسیون قرض (وام). جهان Stress مالی است. آهنگ بطی رشد پول و اعتبار با کاهش ارزش ملکیت و صعود افلاس بانک.

خطر دیگری هم اقتصاد جاپان را تهدید می کند.

سود صادرات ۷۰ درصد رشد GNP جاپان را در این سال (۱۹۹۳) احتوا می کند. امید اضافه تجارت جاپان با اضلاع متحده که به حدود ۱۴۰ بلیون دالر تخمین می شود - البته در سال مالی موجود تا ماه مارچ ۱۹۹۳ - شاید معروض به خطر باشد، زیرا اقتصاد اضلاع متحده از دامان بحران برون آمده و در حال احیاء است. هر بحرانی که از رکود، انحطاط، احیاء می شود، در عقب خود باز جهشی دارد که سیکل دیگر بحران را بدرقه می کند.

با همین مختصر طور عام دانسته می شویم که دوره شگوفائی سرمایه داری جهانی با عصر انحطاط و سقوطش همراه شده و نظام سرمایه داری دیگر از اداره امور جهان ناتوان است.

از اینرو چون نا امید از آینده می باشد، در روبنا، سیاست هم حوصله دموکراتیک را از دست می دهد و در مقابل سبک ترین باد، به خود لرزیده و به سوی دیکتاتوریش رو می آورد. اینجاست که فاشیسم، نازیسم و ملیتاریسم باز سر بلند می کند و در مقابل ادعای لفظی "نظم نو جهانی" که دموکراسی لیبرال را پوشش خود ساخته، ساطور قصابی جلادان را در صحنه عمل به نمایش می گذارد.

همانطوری که سرمایه داری در آغازش با "کشف سرزمین طلا و نقره در امریکا، بردگی، دفن کردن در معادن و از ریشه خشکاندن نفوس بومی، آغاز غلبه و غارت هندی های شرقی، تغییر قاره افریقا به یک شکارگاه (جای نگهداری خرگوش و جانوران دیگر) به منظور شکار تجاری نژاد زنگی، طلوع شفق سرخ عصر تولید سرمایه داری را اعلام می کند" Marx; Capital، در دوران سرمایه داری در حال احتضار، باز هم به همان وسایل کهنه دست می یازد، تا چنگاه دیگر آفتاب عمرش را که به زردی گرائیده، گویا از نابودی حفظ کند. این دیگر معلوم است که سرمایه داری به خودی خود زوال نمی کند. باید نعش او در خاک دفن شود و با قهر انقلابی کارگری، از شرش رهائی یابیم.

"پرولتاریا فقط بدان سبب انقلابی می شود که در چارچوب تنگ صنفی خود محدود نمی ماند و در تمام مظاهر و عرصه های زندگی اجتماعی نقش رهبر تمام توده زحمتکش و استثمار شونده را ایفا می کند. تحقق دیکتاتوری پرولتاریا بدون آمادگی و توانائی پرولتاریا برای بزرگترین فداکاری ها به خاطر پیروزی بر بورژوازی میسر نخواهد بود."

اینجاست که می آموزیم آن پیروزی به اصطلاح ساده و ارزان که از طریق معامله با "ملل متحد" (بخوان اضلاع متحده امریکا) به دست لیبرال دموکراتها می رسد، آزادی از یوغ سرمایه را بشارت نمیدهد، زیرا در آن نه پرولتاریا نقشی دارد و نه متحدین اصلی اش- زحمتکشان، دهقانان- از آن آگاهند.

فقط مشت بسیار بسیار ناچیزی از روشنفکران خرده بورژوازی است که در فرصت طلبی مشق و تمرین دارند و اینک از این فرصت مساعد استفاده کرده، فریاد دموکراسی را بلند کرده اند؛ می خواهند به سریر قدرت (بخوان خوان بردگی معاصر بر آستان سرمایه داری) برسند.

چیزی را که اینها عمدا از یاد می برند و یا با قصیرالبصری خویش دیده نمی توانند، اینست که شبکه پیچیده و گسترده مناسبات تولید اجتماعی سرمایه داری، (...) مالکیت خصوصی سرمایه بر وسایل تولید، در تمام کره ارض دستور "نظم نو جهانی" را به اشکال متنوع در معرض تطبیق گذاشته و لذا دموکراسی لیبرال را به محک آزمون می زند. فراموش کردن این مطلب که سرمایه داری در ماهیت خود عقیم و نازا شده و در رشد ناموزونش اگر اینجا و آنجا، در این کشور یا آن کشور موجهای پیشرفت و در مواردی جهش را نشان می دهد، بدین معنی نیست که او دیگر در هیأت کلی فاسد، طفیلی و محتضر نیست. وقتی بساط تولیدش در جا زده، فاسد و طفیلی و در حال جان کندن باشد، روبنای سیاسی اش در ساحت حقوق و سیاست نیز از پا افتیده و فاقد طراوت آن دموکراسی است که در دوران رقابت آزاد سرمایه داری، امید هائی را در خود می پروراند.

در کشور فقیر و خیلی ها عقب افتاده افغانستان از کاروان تمدن که پرتو دموکراسی از هیچ روزنه ای بر سر مردم نتابیده و ارسطوکراسی و اتوکراسی ملهم از تتوکراسی به نام دموکراسی بر سر مردم سایه می افگند، با سنت های معمول عشیره ای که هیرارشی خان خانی فئودالی آنرا بر پا نگه می داشت، اکنون می بینیم که چطور نور دیده های خانها، بیگ ها، افسقال ها، ملک ها و نواب ها... با لومین ها و عیار های مختلف القماش دست به دست هم داده و به نام قومندان های گروههای مربوطه شان، بساط کامروائی و فرمانداری را در حوزه های خورد و بزرگ به راه انداخته اند و بساط ملوک الطوائفی را به تعبیر درست کلمه معرفی می کنند. یاغیگری های نظامی تا آن حد تغذی شده که رهگیری ها و رهداری های متفرق در طول فواصل چند کیلومتری، حراج و باج مسافران را زیاد ساخته و اصل انارشی اجتماعی - سیاسی را مظهر حیات عسرت بار مردم ساخته است.

توگوئی دهاره های دزدان و قطاع الطریقان به هم رسیده اند تا در لوای به اصطلاح قانون و در اصل "دولت با قاعده وسیع" ملل متحد، شبکه ای را گسترده سازند که نامش را جمهوری اسلامی افغانستان گذارند و در ظل حمایت سرمایه داری جهانی، زد و بندی را بین غارتگران جان، ناموس و مال مردم افغانستان تضمین کنند.

قرار اطلاعات از منابع خبری نامطمئن (زیرا رسانه های خبری امروزی هر کدام از واقعیت های موجوده، تعابیر دلخواه خود را ارائه می دهند، که اصل واقعیت در میان خبرهای متفاوت و متضاد در کلاوه مبهم می پیچید) "ملل متحد" سرمایه داری جهانی، همین علاقه داران به اصطلاح نوکابل را در وجود ربانی رئیس جمهور و گلب الدین صدراعظم و غیره به رسمیت شناخته و از اینکه در تصمیم "دولت با قاعده وسیع" صرف مساعی می کنند، اظهار خوشنودی کرده است. حتی زمره ای وجود دارد که دولت امپریالیستی امریکا هم نماینده سیاسی اش را به دارالعلاقه کابل می فرستد.

و اما از آنچه در سراسر کشور به طور واقعی اتفاق می افتد، بر می آید که در هیچ کجای کشور از امنیت به معنی نسبی اش هم خبری در میان نیست و در همه جا مردم با ترس و هراس روز را به شب می آورند، و تاریکی در سراسر کشور سایه شوم مرگ آسایش را گسترده است. قتل و کشتار یک حادثه معمول و جزء زندگی عادی روزمره است. تجاوز به حرمت مردم پیش پا افتیده و چپاول و غارت خانه ها، دارائی های منقول و غیر منقول از اشتغالات عادی قومندان های لومین مشرب است.

به طور مثال آرامشی که ظاهرا در شهر مزار تعریف می شود، در کنه خود همان بلائی را دارد که پهلوانان (بخوان قومندان های خودمختار رشید دوستم) را فعال مایشا ساخته، تا آنچه دلشان می خواهد بر مردم تحمیل کنند و نام آنرا "نظم و قانون" گذارند. از یکی از جراید طبع شده از جانب گروه های مبارزین نقل قول می کنیم تا فهمیده شود که در زیر این "نظم" ظاهری برخوردار از لطف "نظم نو جهانی" به مردم بلاکشیده و جنگ زده و عسرت کشیده ما چه می گذرد. شماره اول نای از قول یکی از هموطنان می گوید:

وقتی از شهر مزار دیدن می کرد، ظاهرا آرامشی به نظر می آمد، ولی وقتی یک دوستش به او در باره دو واقعه ای که در همان روز های نزدیک اتفاق افتیده بود، صحبت کرد، معلوم می شد که در اصل، عاقبت از زندگی مردم فرسخها فاصله دارد.

واقعه اول - " یکی از موتر های جیب روسی که ملیشه های رشید دوستم در آن سوار بودند، در اثر بی توجهی... با یک تکسی تکر نمود؛ تکسی ران به قهر شده گفت: او برادر خیال کو! ملیشه پهلوان که در پهلوی دربور جیب نشسته بود گفت: "خی نباشه خیال می کنم" و به موتران خود اشاره کرد، جیب کمی لیورس رفته و با سرعت دوباره به بغل تکسی زد! تکسی ران فهمید قضیه از چه قرار است، فوراً از موترش پائین شده دست تضرع بلند کرد و گفت. پهلوان صاحب بس است، بس است!

واقعه دوم - این واقعه در نزدیکی چوک دروازه شادپان اتفاق افتاد. ترافیک چوک مصروف کنترول رفت و آمد موتر ها بود، و برحسب وظیفه یکی از موتر های جیب ملیشه را امر توقف داد. وقتی موتر جیب به اشاره ترافیک توقف نکرده می خواست چوک را عبور نماید، ترافیک دم راهش را گرفت و این عمل بلای جان ترافیک شد. ابتداء دو نفر از موتر پائین شده ترافیک را خوب به نرخ روز کوفتند، بعد خواستند موتر را از روی سینه اش بگذرانند، ولی پولیس ترافیک فوراً خود را یک بغله نموده و بعد شروع کرد به معذرت خواستن تا خود را از دست مجریان تأمین نظم و قانون در شهر مزار برهاند؟! "

آنچه نقل قول کردیم، بدین معنی نیست که این بی نظمی و بی امنیتی تنها در شهر مزار وجود دارد، بلکه بدین مفهوم است که مشت نمونه خروار توضیح گردد که در پرتو این نظم به اصطلاح جمهوری اسلامی، جنبش ملی اسلامی به پشتیبانی "نظم نو جهانی" عجالتا همین پیش پرده درام اصلی سرمایه داری جهانی را در کشور ما عملی می سازد.

زمانی که فریاد دموکراسی، به همین عملکرد غلامان سرمایه داری جهانی کم بها دهند، یا آنرا نادیده انگاشته، بدین خیال باشند که اینها خود در مدت یک و نیم دهه در آغوش نظام سرمایه داری و با الهام از سوسیال دموکراسی کشورهای متمدن غرب، هومانپست بار آمده و با فرهنگ (Philantrop) آشنا شده اند، از خشونت، وحشت و بربریت رم می کنند، و از همین سبب الحال به دموکراسی لیبرال تمایل دارند. و لذا بر مردم کشور شان ظلم و تعدی نکرده، نمی کنند و نخواهند کرد، باید از یاد نبرند که سرمایه داری جهانی، با مگنات های سرمایه مالی، به ایشان امر و نهی می کنند که چه کنند و چه نکنند. اینها اگر باز دولت بر سر شان بنشینند و در ذیل غلامان کارگشته و از بوته آزمون برون آمده خداوندگاران مالی جهانی، نام شان درج لیست هم شود، نباید غره شوند و در عالم نسیان از خود غافل شوند که "نظم نو جهانی" در اکناف عالم، از غلامان خویش تبعیت برده وار می خواهد.

به قضیه عراق نظر اندازید و ببینید که چطور در وجود حزب بعث و نفس صدام، سرمایه داری جهانی "نظم نو" را بر مردم عراق مستولی می سازد و با (...) اقتصادی بعدی، حق زیست معمولی را حتی از اطفال شیرخوار مردم اصلی عراق می گیرد، زیرا مردم عراق در واقع سر از فرمان صدام و سرمایه داری جهانی برون کشیده و

در مقابل حمله ددمنشانه، وحشیانه و بربر منشانه دولت در تحت لوای ملل متحد، مردانه، زنانه و شجیعانه مقاومت کرده اند.

آیا امروز "نظم نو جهانی" در کشور ما هم با این غلامان رنگارنگش در پرده خصومت های ملی، عشیره ئی، مذهبی و نژادی، همان بلا را بر سر مردم کشور ما نازل نساخته که بر مردم عراق ... و ... و نازل ساخته بود؟ گناه مردم کشور ما اینست که از سرمایه داری طراز نو شوروی و غلامان گوش به فرمانش فرمان نبردند و در جنگ مقاومت، از خود پایداری بی نظیر نشان دادند که به حیث عامل عمده در پهلوی عوامل دیگر، شکست مفتضح نظامی این ابر قدرت امپریالیستی را بار آورد.

در عین حال مردم کشور ما به هزاران وسیله و طریق به سرمایه داری جهانی من جمله ابر قدرت امپریالیسم امریکا فهمانند، که هوس خام را به سر نپروراند و در فکر این نباشد که جای امپریالیسم شوروی را در کشور ما پر کند. به عبارت دیگر اعلام کردند که مردم افغانستان هیچگونه بادار و آقائی را نمی خواهند، و می خواهند سرنوشت خود را، خود به دست گیرند. چنین شهامتی در "نظم نو جهانی" گستاخی، بی ادبی و حتی گناه نابخشودنی تلقی می گردد، زیرا این "نظم" خواهانست به سر انگشت اشاره اش چرخ موجود هستی بچرخد؟! و احدی جرأت نکند خلاف میل و اراده مگنات های سرمایه مالی امریکا حرف و یا عملی ابراز کند؟! "نظم نو جهانی" برده های زبان بسته و بره های مطیع و آرام را می خواهد که کاری به کار سرمایه نداشته باشند و با عرق و خون خود، تولید کالا، تولید سرمایه نمایند و خود در حالت بیماری، بیگاری و آوارگی دعای طول عمر سرمایه داران بزرگ جهانی را بگویند؟! که "نظم و قانون" را در دست دارند و به هر کی آنچه "قضا و قدر" تعیین کرد، بذل و سخاوت می کنند!!

به این مطلب مختصر توجه کنید تا بدانید "نظم نو جهانی" این ناشر به اصطلاح اندیشه دموکراسی لیبرال، چطور در پی کسب سود بر وعده های میان تهی اما در ورای کلام پرطمطراقش پا می گذارد.

ستیزن در شماره ۱۲ اگست سال ۱۹۹۳ خود عنوان می کند "فروش سلاح، پودر کیک خاور میانه را می سازد" و می نویسد که از اومسک (؟) تا اوکلاهما، تاجران سلاح (بخوان خداوندان مالی سرمایه) باهم توافق کرده اند معادل ۶۵ بلیون دالر کاندائی را در منطقه ناآرام خاور میانه (خلیج فارس) پس از آنکه سه سال از جنگ تحمیلی امپریالیستی بر مردم عراق می گذرد، سودا کند.

"در آخر سال ۱۹۹۱ پنج کشور بزرگ صادر کننده سلاح گفتند، فروش سلاح را به منطقه "نا متعادل" خاورمیانه جلو می گیرند؛ موافقه میان تهیی که در اصل تحت پرچم "ملل متحد" فروش سلاح را به کشور عراق قدغن کردند."

"در آخر سال ۱۹۹۲ قول خود را شکستند. ولی جریان سلاح و نیرو های هوایی را صدمه نرسانند. یکی از اتحادیه های کنترل سلاح، یک مغز متفکر خصوصی در واشنگتن تخمین می کند که موافقه صادراتی امور تسلیحاتی اصلاح متحده امریکا در خاور میانه از اگست ۱۹۹۰ مجموعاً به ۳۸،۸ بلیون دالر می رسد."

آیا در این "نظم نو جهانی" که امپریالیسم روسیه به مثابه خادم وفادار سرمایه داری جهانی در هر مسأله ای به چشم سردمداران قصر سفید می بیند، و خود در رونق بازار آزاد، علم دموکراسی لیبرال بورژوازی را با زور برچه، تطمیع، تخویف و سالوسی بلند کرده، خود در آب کردن انبار سلاحش، حد اقل در ایران از حریفان دیگرش پس می ماند؟

می توانیم از مبلغین دموکراسی لیبرال وطنی خود ببرسیم، که در "نظم نو جهانی" جای و منزلت خود را در کشور افغانستان چسان ارزیابی می کنند؟ و این بلاهائی را که بر سر مردم جهان به طور نمونه، مردم کشور های خاورمیانه از جانب خداوندان سرمایه مالی نازل می گردد، نادیده گرفته، خواستار نزول بلای دیگر بر مردم اصلی کشور خود اند؟ چرا با اینکه مدعی اند به مردم خود آزار نمی رسانند، نمی بینند که تطبیق چنین دموکراسی، به کلی به حال مردم مضر و مهلک است؟ از آنجا که می بینند در ته و چقری این چاه ظاهر را زیبا و کانکریتی، چه دیو مهبیی خفته، که دهنش برای شکار سود، باز و آز و طمعش سیر نشدنی است. نباید روا بدارند، مردمی که دو صد سال جفای ستم اشراف غلجائی - سدوزائی را کشیدند، و در ظرف پانزده سال دیگر از "دموکراسی خلقی" غلامان امپراتوری شوروی سوشل امپریالیستی عذاب کشیدند، و اینک از آزار و اذیت بی حساب ملاهای امپریالیسم غرب در رأس امپریالیسم امریکا عذاب می کشند، دیگر به سراب دموکراسی لیبرال به جلوه آب غافل نشوند و به دام دیگری نیفتند.

چرا دموکرات های انسان مشرب لیبرال مآب کشور ما از یاد می برند که فریادگران "نظم نو جهانی" در قصر ابیض چگونه بهانه می تراشند، تا بر مردم بیگناه عراق شب هنگام در وقت خواب، حملات وحشیانه طیارات جنگی خود را عیار کنند و نام این عمل را هم حمله بر پایگاه دایره اطلاعات عراق و ویران کردن آن بنگاه فساد بگذارند. به زبان دیگر حامیان دموکراسی لیبرال، به خود حق می دهند برای گرفتن انتقام از مردم دلاور و تسلیم نشدنی عراق بدین بهانه توسل جویند، که گویا دولت عراق می خواست، بوش این جانی بزرگ جهان امپریالیسم را در کشور کویت به قتل برساند و لذا لازم دید به وی زهر چشمی نشان دهد. بگذریم از اینکه هنوز عملی به انجام نرسیده که حتی بینی کدام ماکیان بوش هم خون شود، چه رسد به اینکه انگشت ایادی وی خون گردد؛ برحسب فعال مایشائی، قصر سفید به غرش می آید و نیروهای جنگی اش را در بحر و بر و فضا به حرکت می اندازد و از مردم در حال خواب عراق در نیمه های شب، انتقام و آنهم از بیگناهی شان انتقام می گیرد.

آیا کدام دولت متمدن لیبرال دموکرات دیگری در سراسر کره زمین از این عمل جنایتکارانه کلینتون دموکرات جدا خورده گرفت و تالار شورای امنیت "ملل متحد" را تکان داد تا بر لایحه حقوق بشر بار دیگر نظر اندازد و بر حسب آن، از حق مردم مظلوم و تحت ستم عراق عملاً به دفاع برخیزد؟

طوری که در گذشته ها این دولتمردان دموکرات امپریالیسم امریکا، بر ناکازاکی و هیروشیما بم اتومی ریختند و در قبال این جنایت عظیم کیفر ندیدند؛ کوریا را تخریب و به دو قسمت منقسم کردند؛ ویتنام را به خاک و خون کشیدند؛ در نیکاراگوا رژیم مزدور خود را جابه جا کردند؛ در گرینادا مداخله نظامی کردند؛ پاناما را لگدمال قدرت نظامی مجهز بی نظیر خود ساختند و رئیس جمهورش را در دادگاه امریکائی محاکمه و به حبس ابد محکوم ساختند؛ و تا حال هر عمل دیگری را در هر کجای جهان انجام می دهند، توگویی این حق را دارند که مانند (...) در روم باستان شهر ها را به آتش بکشند و خود در سر کوه خیر به تماشا بنشینند، ولی کس دیگری را این حق نباشد که در مقابل این ظلم و تعدی بی حد و حصر زبان شکوه بگشاید؟!

از زبان نشرات رسمی بورژوازی بین المللی می شنویم ک زمامداران قصر سفید و پنتاگون برای اینکه گویا "نظم نو جهانی" را برقرار سازند، پیوسته تلاش می کنند بودجه به اصطلاح دفاعی خود را بسط و توسعه دهند. اینکه این افزایش قدرت نظامی مظهر قهر و خشونت عریان امپریالیستی است و در نفس دولت بورژوازی قابل لمس، در این مورد گفتگویی نداریم. اما اینکه در مقابل این وسیله ستم امپریالیستی، توده های مردم از خود مقاومت و عکس العمل

نشان بدهند، امریست که گردانندگان "نظم نو جهانی" در لوای دموکراسی لیبرال، تحمل آنرا ندارند و به هزار و یک زبان آنرا تروریسم می خوانند و در صدد سرکوب بیرحمانه آن هستند.

در یکی از شماره های ستیز (۱۳ اگست ۱۹۹۳) می خوانیم که " سهم صلح باریک شده و مصارف نظامی در اضلاع متحده هنوز به حد بالاست".

زیر این عنوان توضیح می گردد که در زمان "جنگ سرد" که شوروی امپریالیستی به افغانستان قشون ارسال کرده بود، بودجه دفاعی (بخوان جنگی) امریکا در سال ۱۹۸۰ به ۱۴۳ میلیارد دلار می رسید که اگر آنرا با نرخ تورم پولی امروز امریکا حساب کنیم، ۲۵۲ میلیارد دلار می شود. با مقایسه آن بودجه دفاعی سال دیگر امریکا در لوای "نظم نو جهانی" و (...) تصمیم دموکراسی لیبرال به ۲۶۳ میلیارد دلار می رسد که ۴ درصد پول بیشتر را در مقایسه به ۱۵ سال قبل می بلعد.

برای اینکه مصارف دفاعی (جنگی) خود را توجیه کنند، ستراتیژیست های نظامی بورژوازی امپریالیستی امریکا بهانه خوبی به دست دارند. آنها می گویند، از آنجائیکه نزاع های منطقه ئی، انتشار سلاح ذروی، ناکامی جدی رفورمهای بورژوازی در امپراتوری شوروی، و ضرورت اینکه مصارف دفاعی، خود تقویه امور اقتصادی است (یعنی ارزش اضافی و کسب سود انحصاری)، لذا از دیداد این بودجه یک امر تصادفی نیست.

عقل سلیم که خواهان تأمین دموکراسی واقعی، حاکمیت واقعی مردم باشد، به خوبی تفکیک می کند که عاملان و مسببان اصلی این نزاع های منطقه ئی، به غیر از همین تاجران مرگ، عمده فروش های سلاح قتاله دسته جمعی، کس دیگری نیست و نمی تواند باشد. اینکه دلالتان معصیت در این راه، چطور قربانی امیال سودجویان، مگنات های سرمایه مالی می شوند، در اصل موضوع خلی وارد نمی کند.

حال سؤال اینطور طرح می گردد: ناشرین سلاح های ذره ای کی ها می باشند؟

با رجوع به حقایق مشهود، دانسته می شویم که رقابت جنون آمیز دول امپریالیستی در بازار به اصطلاح آزاد کالائی، خود عامل و سبب عمده این نشر و پخش سلاح ذره وی است.

سؤال می شود که به دولت اسرائیل کی سلاح ذره وی را به ارمغان آورد؟ جواب آن روشن است که امپریالیسم امریکا. به دولت عراق کی راز ساختن سلاح اتمی را افشاء کرد؟ کمپنی های انحصاری المان و خود امریکا. به هند راز ساختن سلاح ذره وی را کی رهنمونی کرد؟ شوروی امپریالیستی. به پاکستان این راز را کی برملا ساخت؟ چین سرمایه داری. به کوریای شمالی این راز چگونه راه یافت؟ از طریق شوروی امپریالیستی و غیره.

اکنون که دامنه افشای راز ساختمان سلاح اتمی پهنای دیگری می گیرد، خود برگه به دست امپریالیسم امریکا می دهد، تا نه تنها بر پیمان های قبلی خود در صورت ضرورت پا بماند، بلکه برای تقویه امور نظامی - تعرضی خود، به نام دفاع خودی، که در اصل اجرای وظایف ژاندارم بین المللی است، بودجه هر سال دیگرش را بالا تر برد.

اگر نظام برده منش امروزی روسیه امپریالیستی در تطبیق رفورم های بورژوازی و مصرفی اقتصاد بازار ناکام است، این دیگر مسأله نوی نیست. از زمان خروسجف تا گریجف و الحال زمان یلسین سرمایه داری طراز نوین شوروی، در تطبیق پلان های اقتصادی خویش، پیوسته با ناکامی ها و ورشکستگی های پیهم مواجه بوده و سقوط زعامت هر کدام یکی پی دیگر، نشانه این امر بوده است که در لفافه "سوسیالیسم" اصلا روند سرمایه داری در

جنگال بحران عام، راه فرار از بن بست را نیافت و در حال هم، با اینکه در زیر بغلش بورژوازی غرب درآمد، نمی تواند بیابد. اما در باره ازدیاد مصارف نظامی به منظور تقویه اقتصاد، باید گفت که در عصر امپریالیسم، ملیتاریسم، افزودن بار تسلیحات و نظامیگری، بر دوش اقتصاد معمول سرمایه داری (اقتصاد ملی) یک امر اجتناب ناپذیر است. در موارد بروز بحران، وقتی شعبات مختلف تولید مواد ضروری احتیاجات جامعه، از سبب اضافه تولید سرمایه داری، مسدود گردند و کاهش یابند، اجرائتی را که دولت های سرمایه داری پیش می گیرند، افزودن بودجه نظامی، باز کردن کمپنی های سلاح سازی، افزایش بار تسلیحات و به یک کلام، ملیتاریسم، بر دوش نیروهای مؤلده است. اینکه این ملیتاریسم، با فاشیسم و نازیسم دوباره احیاء شده در قلمرو سرمایه داری جهانی، چطور به خصومت و جنگ تحمیلی امپریالیستی می انجامد، نمونه آنرا در پیکره قوای محور، فاشیسم ایتالیا، ناسیونال سوسیالیسم المان و ملیتاریسم جاپان از یاد نمی بریم و تاریخ تکاملی جامعه انسانی هم، آنرا به طاق نسیان نمی گذارد.

تپ و تلاش دول مقتدر امپریالیستی در لوای "نظم نو جهانی" به منظور تقسیم مجدد جهان و رسیدن به قلمروهای وسیع نفوذ و یا کلونی های ذیعلاقه شان، خود امریست که دیگر خواب و رویای امپریالیسم امریکا را به مثابه یگانه ابر قدرت پریشان می سازد.

المان پس از تقریباً ۵۰ سال از گذشت جنگ دوم جهانی، به آن حدی رسیده که دعوی قدرت بزرگ را کند؛ چوکی دایمی در شورای امنیت طالب شود (حق ویتو)؛ و برای بار اول قدرت نظامی اش را در لوای قوای به اصطلاح صلح ملل متحد، داخل سرزمین سومالی کند.

جاپان نیز پس از جنگ دوم جهانی، اینک برای بار اول، قدرت نظامی اش را در جمله قوای صلح، به کمبودیا فرستاده و سرکردگی تمام نیروی صلح ملل متحد را به دوش دارد.

او هم به مثابه قدرت بزرگ، چوکی در شورای امنیت می خواهد (حق ویتو)، و مشق و تمرین دارد تا برحسب قدرت خویش، از تقسیم مجدد جهان، سهم شیر بدست آرد.

ادامه دارد